

چرا نمی‌توانیم منتظر بمانیم

به همراه متن کامل
«نامه از زندان بیرمنگام»

مارتین لوتر کینگ

ترجمه

عبدالکریم حسین‌زاده

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۴۰۱

فصل یک

انقلاب سیاهان - چرا در سال ۱۹۶۳؟

۱

زمستان سخت ۱۹۶۲ تا ماه‌های آغازین ۱۹۶۳ خیال رفتن نداشت و سوز سرما همه جا را گرفته بود. سپس بهاری دل‌انگیز جای آن را گرفت. امریکایی‌ها در انتظار تابستانی آرام بودند. شکی نداشتند که تابستان دلچسبی خواهد بود. بدترین اتفاقی که ممکن بود بیفتد کابوس ازدحام شصت میلیون خودرو بود که گویا همه می‌خواستند همزمان به مقصد مشابهی برسند. پنجاه میلیون خانواده امریکایی طبق رسم جنون‌آمیزشان برای تفریح، در انتظار لذت بردن از دویست میلیون مرخصی بودند.

می‌توانست تابستان دلچسبی باشد زیرا، از نظر یک شهروند معمولی امریکایی، دلایل چندانی برای نگرانی وجود نداشت. این نگرش سرخوشانه و بی‌غم درباره وضعیت کشور از رأس دولت و از کاخ سفید نشأت می‌گرفت. دولت با اطمینان لایحه‌ای برای کاهش مالیات آماده کرده بود. کسب و کار و اشتغال در سطح خوبی بودند. پول - برای بسیاری از امریکایی‌ها - فراوان بود.

تابستان از راه رسید و هوا عالی بود. اما جوّ اجتماعی زندگی امریکایی، به ناگاه زیر رگباری از صاعقه‌های آتشین قرار گرفت، تندر لرزه بر اندام آن انداخت و باران بی‌امان و فزاینده اعتراضاتی که در سراسر این سرزمین به راه افتاده بود آن را آشفته ساخت. در چشم بر هم زدنی، انقلاب سوم امریکا - انقلاب سیاهان - آغاز شده بود.

برای نخستین بار در تاریخ طولانی و آشفته این ملت، نزدیک به هزار شهر درگیر اغتشاشات مدنی بودند و خشونت در زیر پوست اعتراضات در جریان بود. همانند انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه و جنبش کارگری جنجال‌آفرین انگلستان در سال ۱۸۳۰، در این انقلاب نیز گروه اجتماعی مصیبت‌زده‌ای که تشنه عدالت بود و خود را با حرکتی ناگهانی بالا کشیده، عزمش را جزم کرده و با مَنشی قهرمانانه خطرات را خوار شمرده بود، چنان قیامتی به پا کرد که خواب آرام را از دیدگان یک ملت در ربود.

تاریخ امریکا هیچ‌گاه گروهی را به خود ندیده بود که خیابان‌ها، میدان‌ها، بازارهای تقدس‌یافته و ساختمان‌های مرمین دولت را به نشانه اعتراض و اعلام تحمل‌ناپذیری سرکوب‌ها قرق کنند. اگر دستگاه‌های گول‌پیکر زنده می‌شدند و از کارخانه بیرون می‌زدند و به قصد شورش در این سرزمین جولان می‌دادند، به گمانم ملت بیشتر از این متعجب نمی‌شد. بی‌شک مردم با سیاهان هم‌دردی می‌کردند چرا که تشنان پر از جای زخم‌های به‌جامانده از رنج و محنت بی‌پایان بود، اما مردم آنها را موجوداتی می‌دیدند که قادر بودند بی‌صدا تحمل کنند، خاموش رنج بکشند، و صبورانه منتظر بمانند. [در چشم آنها] سیاهان به خوبی برای خدمتگزاری تربیت شده بودند و هر قدر هم خشمگین می‌شدند نه از خود دفاع می‌کردند و نه جوابی می‌دادند. درست همان‌طور که صاعقه پیش از برخورد هیچ صدایی ندارد، انقلاب سیاهان در سکوت و خفا شکل گرفت. اما پس از اصابت، درخشش افشاگرانه قدرت‌ش و تأثیر خلوص نیت و حرارتش نشان از نیرویی مهیب و ترسناک داشت. نمی‌توان انتظار داشت سیصد سال تحقیر، اجحاف،

و محرومیت در نجوایی خود را بروز دهد. ابرهای طوفانی «بارانی نرم از آسمان» نباریدند بلکه گردبادی به پا کردند که هنوز قدرتش تحلیل نرفته و هنوز منتهای قدرت خود را نشان نداده است.

از آنجا که رخدادهای بیشتری در راه است؛ از آنجا که جامعه آمریکا با نظاره شورش سیاهان بهت زده شده است؛ از آنجا که این جریان در کشوری با بیست میلیون سیاهپوست دارای ابعاد و دلالت‌هایی عمیق است، لازم است تاریخی را که امروز در حال شکل‌گیری است درک کنیم.

۲

چند سال پیش، در فروشگاه‌های در هارلم نشسته بودم و صدها نفر احاطه‌ام کرده بودند. نسخه‌هایی از کتابم پیش به سوی آزادی را امضا می‌کردم که درباره تحریم اتوبوس‌های مونتگومری^۱ در سال‌های ۵۶-۱۹۵۵ بود. وقتی داشتم روی یکی از صفحه‌ها امضا می‌زدم حس کردم چیز تیزی به شدت در قفسه سینه‌ام فرو رفت. زنی با نام‌بازکن به من زخم زده بود که لابد قاضی به‌زودی رأی به دیوانگی او می‌داد. آمبولانس به سرعت مرا به بیمارستان هارلم برد و مجبور شدم ساعت‌ها روی تختی دراز بکشم تا تدارکات لازم برای بیرون آوردن چاقوی تیز از بدنم فراهم شود. چند روز بعد، وقتی آنقدر بهبود پیدا کرده بودم تا با دکتر اوبری ماینارد^۲ سرپرست جراحانی که عمل حساس و خطرناک را انجام داده بودند صحبت کنم، دلیل آن همه تأخیر و وقفه پیش از عمل جراحی را فهمیدم. او گفت که نوک چاقو به آئورت من خورده بود و آنها باید کل قفسه سینه را برای بیرون آوردن آن باز می‌کردند.

1. *Stride Toward Freedom*

۲. Montgomery bus boycott؛ کارزار اعتراضی سیاه‌پوستان در شهر مونتگومری علیه سیاست‌های تفکیک نژادی. این کارزار از رخدادهای جریان‌ساز در جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا محسوب می‌شود. - م.

3. Aubrey Maynard

دکتر ماینارد گفت: «اگر در آن ساعاتی که منتظر بودی عطسه می‌کردی آثورت پاره می‌شد و در خون خودت غرق می‌شدی.»

در تابستان ۱۹۶۳ چاقوی خشونت همین قدر به آثورت ملت نزدیک بود. اگر نیروهایی به جریان نمی‌افتاد که به جراحان سیاسی امکان بدهد برای رفع خطرات مرگبار عملی جسورانه و مطمئن انجام دهند، صدها شهر حالا عزادار مردگان بی‌شمار بودند.

اما چه چیزی باعث شد یک فرصت دیگر به دست آوریم؟ برای پاسخ به این پرسش باید ابتدا پرسش دیگری را پاسخ دهیم. چرا این انقلاب در سال ۱۹۶۳ رخ داد؟ سیاهان چندین دهه مصیبت را تحمل کرده بودند. به قول شاعری، آنها خیلی وقت بود می‌پرسیدند: «چرا باید سیاهی شب را در کام خود فرو بریم؟ چرا باید همواره خونمان طعم رنج داشته باشد؟» هر زمانی برای این کار مناسب به نظر می‌رسید. اما چرا سال ۱۹۶۳؟

چرا هزاران شهر کمابیش همزمان به لرزه در آمدند و چرا کل دنیا - از پایتخت‌های پرزرق و برق گرفته تا روستاهای کاه‌گلی - در آن چند ماه نفس خود را حبس کرد؟ چرا در این سال بود که سیاهان آمریکا، با اینکه مدت‌ها نادیده‌شان گرفته بودند و از صفحات کتاب‌های تاریخ حذفشان کرده بودند، محکم پا بر زمین کوفتند و خواست خود برای رسیدن به آزادی را در روزنامه‌ها، تلویزیون، و مجلات اعلام کردند؟ سارا ترنر^۱ کابینت آشپزخانه را بست و به خیابان رفت؛ جان ویلکینز^۲ آسانسور را خاموش کرد و در ارتش خشونت‌پرهیز نام‌نویسی کرد؛ بیل گریگس^۳ پا روی ترمز کامیونش گذاشت و به پیاده‌رو آمد؛ کشیش آرتور جونز^۴ مردمی را که به کلیسا رفته بودند به خیابان دعوت کرد و در زندان کلیسایی به راه انداخت. سخنان و اعمال نمایندگان مجلس و دولتمردان، پادشاهان و نخست‌وزیران، ستارگان سینما و ورزشکاران، از صفحات اول حذف شدند تا جا برای اعمال تاریخ‌سازانه

1. Sarah Turner
3. Bill Griggs

2. John Wilkins
4. Reverend Arthur Jones

خدمتکاران، رانندگان، آسانسورچی‌ها و کشیشان باز شود. چرا سال ۱۹۶۳؟ و این موضوع چطور باعث شد تا در سایهٔ تهدید خشونت، خونی ریخته نشود؟

۳

سیاهان به خاطر وقفه‌های طولانی در ابطال تفکیک نژادی مدارس بسیار مأیوس شده بودند. آنها می‌دانستند که دیوان عالی کشور در سال ۱۹۵۴ حکمی داده بود برای رفع تفکیک نژادی مدارس «با سرعت هر چه تمام‌تر». آنها می‌دانستند که این حکم دیوان عالی با تأخیر هر چه تمام‌تر اجرا شده بود. در ابتدای سال ۱۹۶۳، یعنی نه سال پس از صدور این حکم تاریخی، نزدیک به ۹۰ درصد از دانش‌آموزان سیاه‌پوست به مدارس همگانی می‌رفتند. اگر این روند با همین سرعت ادامه می‌یافت، برای تحقق یکپارچه‌سازی در مدارس جنوب تا سال ۲۰۵۴ باید منتظر می‌ماندیم.

عبارات به کار رفته در حکم دیوان عالی به نوعی نشان می‌داد که از تلاش‌های بعدی برای طفره رفتن از آن آگاه است. عبارت «با سرعت هر چه تمام‌تر» به این معنا نبود که یک قرن دیگر می‌توانستیم صبر کنیم تا کودکان سیاه‌پوست از تنگنای مدارس تفکیک‌شده رهایی یابند، بلکه به این معنا بود که با محترم شمردن و در نظر گرفتن نیاز به تعدیل نگرش‌های کهنه و عرف‌های منسوخ، نظام دموکراسی باید بی‌درنگ از غفلت و تعصبات گذشتهٔ خود دست کشیده و به زمان کنونی پا بگذارد که زمان فرصت‌های تحصیلی و آزادی اخلاقی است.

اما آمارها به وفور و وضوح نشان می‌دهند که تفکیک‌طلبان^۱ جنوب مغلوب این حکم نشدند. در همهٔ بخش‌های جنوبی ایالات متحد، اعلامیهٔ

۱. segregationists؛ منظور طرفداران تفکیک نژادی است. - م.

دیوان عالی با بیانیه‌های سرپیچی روبه‌رو شد. پس از اینکه خشم اولیه مدافعان وضع موجود فرو نشست، آنها حالت تهاجمی گرفته و کوشیدند برنامه خاص خود را برای تغییر تحمیل کنند. پیشرفتی که قرار بود با سرعت هر چه تمام‌تر تحقق یابد موجب تغییر اوضاع برای کمتر از دو درصد کودکان سیاه‌پوست در اکثر مناطق جنوب و کمتر از حتی یک دهم درصد در برخی قسمت‌های جنوبی‌تر شد.

عامل دیگری نیز در کندی این پیشرفت نقش داشت؛ عاملی که عده کمی از آن خبر دارند و عده حتی کمتری درکش می‌کنند؛ یعنی این واقعیت مسکوت‌مانده که دیوان عالی بلافاصله پس از حکم ۱۹۵۴، با تأیید «قانون تعیین مدارس دانش‌آموزان» از موضع خود عقب نشست. این قانون به ایالت‌ها اختیار می‌داد تا خودشان مدرسه تحصیل دانش‌آموزان را با توجه به پیشینه خانوادگی، توانایی‌های خاص و سایر معیارهای ذهنی تعیین کنند. تقریباً به همان اندازه که حکم اولیه این دیوان در تلاش برای حذف تفکیک نژادی تأثیر داشت، قانون تعیین مدارس دانش‌آموزان یکپارچه‌سازی مدارس را محدود کرد. دیوان عالی بدون اینکه به صورت رسمی قانون اولیه خود را لغو کند، با صدور اجازه قانونی مساوات‌طلبی نمایشی، تضمین کرده بود که تفکیک نژادی اساساً برای مدت نامشخصی باقی بماند، گرچه رسماً غیرقانونی بود.

پس برای درک سرخوردگی شدید سیاهان در سال ۱۹۶۳ باید احساسات ضد و نقیض آنها را در زمان صدور این حکم و در طی نُه سال بعد از آن بررسی کنیم. باید نوسان این آونگ را بین شور و شغف ناشی از صدور این حکم و ناامیدی و یأس پس از ناکامی در اجرایی کردن آن درک کنیم.

دلیل دیگر این طغیان و جوشش در سال ۱۹۶۳ ریشه در ناامیدی از احزاب سیاسی داشت. در سال ۱۹۶۰، حزب دموکرات در لس‌آنجلس در بیانیه مبارزاتی خود اعلامیه تاریخی و همه‌جانبه‌ای درباره حقوق مدنی نوشت. پرچم‌دار حزب دموکرات بارها به شیوایی بیان کرده بود که این

موضوع داغ در حیطهٔ مسئولیت اخلاقی ریاست جمهوری است. حزب جمهوری خواه در شیکاگو با دست و دل بازی در مورد حقوق مدنی وعده و وعید می داد، گرچه نامزد این حزب در مبارزات انتخاباتی اش هم برای اینکه مردم را متقاعد کند که به وعده های حزب خود وفا خواهد کرد، چندان خود را به زحمت نینداخت.

سپس سال های ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ از راه رسیدند، در حالی که هر دو حزب در دنبال کردن آرمان عدالت خواهی خود درجا می زدند. در کنگره، جمهوری خواهان واپس گرا هنوز هم با دموکرات های جنوب^۱ معامله می کردند. و این گمان بین سیاهان شدت می گرفت که دولت موضوع حقوق مدنی را بیش از حد ساده انگاشته و دست کم گرفته است. پرزیدنت کندی از یکی از وعده های مبارزاتی اصلی خود اگر نگوییم صرف نظر کرده بود اما پا پس کشیده بود - یعنی از وعدهٔ رفع فوری تبعیض مسکن «با حرکت یک خودکار». وقتی هم که، بالاخره دو سال پس از به قدرت رسیدنش، فرمان رفع تبعیض مسکن را امضا کرد، گرچه کار او درخور تحسین بود اما شرایط این فرمان از نقصی جدی در رسیدگی به مشکل اصلی تبعیض حکایت می کرد، یعنی تأمین مالی از سوی بانک ها و سایر مؤسسات.

با اینکه سیاهان به برخی مشاغل مهم منصوب شدند و کاخ سفید بهتر از قبل پذیرای رهبران سیاهان بود، اما رؤیای تودهٔ مردم همچنان ناکام باقی ماند. سیاهان حس می کردند این همان استخوانی است که در گذشته نیز جلوی آنها پرت کرده بودند - فقط اکنون آن را در بشقاب و با احترام به دستشان داده بودند.

رویهٔ اصلی دولت نسبت به تبعیض در جنوب پیرامون چند دادخواهی شکل گرفته بود که بیشتر برای دفاع از حق رأی طراحی شده بودند. در سایر جبهه ها، مقاومت در برابر تغییرات در حال شدت گرفتن بود. با هر اعتراض

1. Dixiecrats

جدید ما، گاهی در خفا و گاهی علنی به ما توصیه می‌شد که از تلاش‌های خود دست بکشیم و انرژی خود را صرف ثبت‌نام رأی‌دهندگان کنیم. هر بار هم ما به اهمیت حق رأی اذعان می‌کردیم، اما با شکیبایی توضیح می‌دادیم که سیاهان قصد ندارند همه حقوق دیگر خود را فراموش کنند چرا که یکی از حقوق آنها به قصد جلب توجه، انتخاب و برجسته شده است.

سرانجام به این نتیجه رسیدیم که نه استدلال ما برای دولت قانع‌کننده است و نه منطق دولت برای ما. سیاهان با اعطای بخش عمده‌ای از رأی‌های خود به رئیس‌جمهور کندی، برادری خود را ثابت کرده بودند. انتظار آنها از او بیشتر از دولت قبلی بود. رئیس‌جمهور کندی نیز به هیچ وجه عهدشکنی نکرد. اما گویا دولت او معتقد بود که هر آنچه به لحاظ سیاسی امکان‌پذیر بوده انجام داده است و به لطف گام‌های مثبتی که برداشته، اعتبار کافی برای پیشبرد حقوق مدنی کسب کرده است. شاید به لحاظ سیاسی این نتیجه‌گیری تعجب‌برانگیز نباشد. در طی دو سال نخستین دولت کندی، چند نفر متوجه این موضوع شدند که اصرار سیاهان بر «اکنون» به اندازه اصرار تفکیک‌طلبان بر «هرگز» در مسیر ستیزه‌جویی قرار گرفته است؟ سرانجام رئیس‌جمهور ملاحظات سیاسی را کنار گذاشت و به تعهد اخلاقی راسخ خود بازگشت. اما هنوز این اتفاق نیفتاده بود.

هیچ بحثی درباره عوامل تأثیرگذار بر تفکر سیاهان در سال ۱۹۶۳ بدون توجه به رابطه بین این انقلاب با رویدادهای بین‌المللی کامل نخواهد بود. در طول دگرگونی‌های سیاسی در جنگ سرد، سیاهان دیده بودند که دولتمندان از یک بار تا آستانه جنگ هسته‌ای پیش رفته بود. توجیه امریکا در مورد به خطر انداختن هسته‌ای نوع بشر، همواره در قالب تمایل این کشور به عبور از هر خط قرمزی برای حفظ آزادی مطرح می‌شد. اما وقتی این تهدید در داخل مرزهای خودمان و مربوط به آزادی سیاهان بود، این آمادگی برای اقدامات قهرمانانه در دفاع از آزادی برای سیاهان معنا نداشت یا به طرز مصیبت‌باری کم‌توان بود. گرچه سیاهان آنقدر خودخواه نبودند که فقط به فکر مصائب

خود باشند و افت و خیز رویدادهای جهان را نادیده بگیرند، اما این طنز تلخی بود که شاهدش بودند. تصویر کشورشان در سرزمین‌های خارجی مثال یک قهرمان آزادی بود، اما همین کشور در تأمین آزادی برای بیست میلیون از شهروندان خودش ناکام مانده بود.

نیروی قدرتمند دیگری نیز در فراسوی مرزهای این سرزمین الهام‌بخش سیاهان بوده است. از جنگ جهانی دوم به بعد، آنها شاهد پارگی بندهای استعمار و آزادی ملت‌ها در افریقا و آسیا بوده‌اند. آنها می‌دانستند که مردم زردپوست، سیاه‌پوست و سبزه، سال‌ها باور داشته‌اند که سیاهان امریکا بیش از حد منفعل‌اند و تمایلی به انجام اقدامات اساسی برای به دست آوردن آزادی‌شان ندارند. سیاهان باید بازدید آن دولتمرد افریقایی را به یاد بیاورند که هیأتی از سیاهان سرشناس امریکایی به این کشور دعوتش کرده بودند. وقتی سیاهان امریکا شروع کردند به خواندن طومار مصیبت‌هایشان، آن دولتمرد افریقایی دستی به نشانه ملالت تکان داد و گفت: «من از وقایع جاری اطلاع دارم. از همه آنچه سفیدپوستان با سیاهان می‌کنند خبر دارم. حالا به من بگوئید، سیاهان چه قدمی برای خود برداشته‌اند؟»

سیاهان امریکا می‌دیدند در سرزمینی که زمانی آنها را به قصد برده‌داری از آن ربوده بودند، پیشرفت سیاسی باشکوهی در حال وقوع است. آنها می‌دانستند که درست سی سال پیش فقط سه کشور مستقل در کل افریقا وجود داشت. آنها می‌دانستند که تا سال ۱۹۶۳ بیش از سی و چهار کشور افریقایی خود را از بندهای استعمار رها کرده بودند. سیاهان می‌دیدند که دولتمردان افریقایی‌تبار درباره مسائل حیاتی در سازمان ملل متحد رأی می‌دهند - اما آنها در بسیاری از شهرهای سرزمین خودشان اجازه رفتن به پای صندوق‌های رأی را ندارند. آنها پادشاهان و فرمانروایان سیاه‌پوست را می‌دیدند که در قصرهایشان حکومت می‌کنند - و می‌دانستند که خودشان محکوم به نقل مکان از زاغه‌های کوچک به زاغه‌های بزرگ‌تر شده‌اند. آنها که شاهد نمایش پیشرفت سیاهان در سایر نقاط جهان و شاهد میزان